





عايشه گفت: دشمن ترين شخص به او (علی‌عليه السلام) را نزد من بياوريد تا به سوي او بفرستم. راوي می گويد: او را آوردند. عايشه سر خود را بلند کرد و به آن مرد گفت: عداوت تو نسبت به اين مرد چقدر است؟ گفت: بسيار زياد به طوري که از خدای خود می خواهم که او و يارانش وسط من بودند و شمشيری به من زده می-شد تا خون بر شمشير پيشي گيرد. عايشه گفت: تو به درد اين کار می-خوری! اين نامه مرا به وی برسان چه در صورتی که در حال حرکت باشد و چه توقف کرده باشد. اما اگر دیدي در حال حرکت است و بر قاطر پیامبر صلی الله عليه و آله سوار شده و بر کمان خود تکيه کرده و تيردان خود را بر پالان مرکب ش آويخته و يارانش در پشت سر او همانند پرندگان انبوه به صفت هستند اين نامه را به او بده. اگر برای تو غذا و نوشيدني آورد چيزی از آن نخور چون در آن سحر و جادو وجود دارد. راوي می گويد: نزد علی رسيدم. وی سوار بر مرکب بود. نامه را دادم. آن-را را گشود و خواند و سپس فرمود: به محل استراحت ما برو و غذا و نوشيدني بخور تا جواب نامه را بنويسيم. گفت: به خدا سوگند چنین خواهم کرد. راوي می گويد: آن مرد بداخلاني کرد و ياران امام به وی خيره شدند. سپس امام فرمود: سؤالي می پرسم، او جواب داد: بله. امام پرسيد: پاسخ می دهی؟ گفت: بله. امام فرمود: تو را به خدا آيا عايشه گفت: فردی را که بيشترین کينه را نسبت به اين مرد در سينه دارد نزد من آوريد و سپس آوردنند و او به تو گفت: کينه تو نسبت به اين مرد چقدر است؟ و تو گفت: خيلي زياد و از خدایم می خواهم که او اصحابش وسط من بودند و شمشيری به من زده می-شد تا خون بر شمشير پيشي گيرد؟ پاسخ داد: خدايا، بله. فرمود: تو را به خدا، آيا عايشه به تو گفت: اين نامه ام را ببر و به او بده چه در حال حرکت باشد و چه در حال توقف، اما اگر دیدي در حال حرکت است او را می-بيني که سوار بر قاطر رسول صلی الله عليه و آله است و بر کمان

خود تکیه زده و تیردان را بر پالان مرکب آویخته و یارانش در پشت سر وی همانند پرندگان انبوه به صف هستند؟ پاسخ داد: خدایا، بله. فرمود: تو را به خدا، آیا به تو گفت که اگر غذا و نوشیدنی نزد تو آورد چیزی از آن نخور چون در آن سحر و جادو وجود دارد؟ پاسخ داد: خدایا، بله. فرمود: پس حالا پیام مرا به وی می رسانی؟ گفت: خدایا، بله. من در حالی نزد تو آمدم که منفورتر از تو بر روی زمین برايم نبود اما هم اکنون بر روی زمین هیچ کس دوست داشتنی قرار نداشتم. تو برای من وجود ندارد پس هر چه می خواهی به من امر کن. فرمود: این نامه مرا به او برسان و بگو: از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله که دستور داده بودند در خانه بمانی، اطاعت نکردی و در میان لشگریان حاضر شدی. به طلحه و زبیر نیز بگو: از خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت نکردید چون محارم خود را در خانه هایتان گذاشتید و ناموس پیامبر صلی الله علیه و آله را مجبور به خروج کردید.

راوی می گوید: این مرد با نامه امام نزد عایشه آمد و نامه را سمتش پرت کرد و سخن وی را هم انتقال داد و سپس نزد امام بازگشت و در جنگ صفين در رکاب امام علیه السلام کشته شد. عایشه گفت: هر کسی را که ما به سوی او فرستادیم، او را فاسد کرد و بر علیه ما مصمم نمود.









گردد [تا حق را باو بفهمانی] و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است، مبادا ادعای او بتوجه شکستی وارد کند. و از جمله راههایی که مردم را با آن فریب می‌دهد، آوردن خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن با مردم است، پس طعامش را نخور و شرابش را نیاشام و به عسل و روغنش دست نزن و با او در خلوت منشین، از همه اینها برحدزرا باش و به یاری خدا حرکت کن و چون چشمت باو افتاد آیه سخره آیه ۴ سوره اعراف را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان بخدا پناه ببر، و چون حضورش نشستی، تمام نگاهت را باو متوجه مکن و با او انس مگیر. آنگاه به او بگو: دو برادر دینی و دو پسر عمومی نسبیت ترا سوگند می‌دهند که قطع رحم نکنی و به تو می‌گویند: مگر تو نمی‌دانی که ما از روزی که خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با خویشاوندان خود مخالفت نمودیم اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی، احترام ما را تباہ کردی و امید ما را بريیدی، و سپس دیدی با تو چه کردیم و چه نیروئی داریم در دوری از تو و پناه به بلاد وسیع در برابر تو. کسی که تو را از ما و پیوند با ما منصرف می‌کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به دفاع ما سست تر است. صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشکار شده است (مطلوب مانند آفتاب روشن است) به ما خبر رسیده که تو هتك احترام ما کرده و ما را نفرین کرده ای، چه چیز تو را بر این امر واداشت؟ ما تو را شجاع-ترین پهلوانان عرب میدانستیم (و نفرین کار مردم ترسو است) تو نفرین بر ما را کیش و عادت خود قرار داده-ای و گمان می-کنی این کار ما را در برابر تو شکست می‌دهد؟ چون خداش نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، آنچه دستورش داده بودند به کار بست، چون علی علیه السلام او را دید که با خود سخنی آهسته می‌گوید، (آیه سخره را میخواند) او را خنده گرفت و فرمود: بیا اینجا ای برادر عبد قیس! و اشاره به مکانی نزدیک خود

کرد. خداش گفت: جا وسیع است (همین جا می-نشینم) می-خواهم پیغامی به شما برسانم. علیه السلام فرمود: چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را درآورید و روغنی بمالید، سپس پیغام خود را برسانید، قنبر! برخیز و او را منزل بده. خداش گفت: مرا به آنچه گفته نیازی نیست.

علی علیه السلام فرمود: می-خواهی با تو در خلوت رویم؟ (قا اگر سخنی محترمانه داری خجالت نکشی). خداش گفت: هر رازی نزد من آشکار است (سخن محترمانه ای ندارم). علی علیه السلام فرمود: تو را سوگند می-دهم به آن خدایی که از خودت به تو نزدیک‌تر است و میان تو و دلت حائل می‌شود، همان خدایی که خیانت چشمها و راز سینه‌ها را می-داند: آیا زبیر آنچه را من به تو پیشنهاد کردم (از خوردن و آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت) به تو سفارش نکرد؟ خداش گفت: بار خدایا، آری، چنین است.

علی علیه السلام فرمود: اگر بعد از آنچه از تو پرسیدم کتمان می-کردم چشم بر هم نمی-گذاشتی (هلاک می-شدی) تو را به خدا سوگند می-دهم آیا او به تو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی آن را بخواهی؟ خداش گفت: به خدا، آری. علی علیه السلام فرمود: آیه سخره بود؟ خداش آری.

علی علیه السلام فرمود: آن را بخوان سپس او خواند و امام تکرار و تقریش می-کرد و هر جا غلط می-خواند، آن را اصلاح می-کرد تا هفتاد بار آن را خواند. خداش (با خود) گفت: شگفتا: چرا امیر المؤمنین دستور می-دهد این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ علی علیه السلام فرمود: احساس می-کنی که دلت مطمئن شد؟ خداش گفت: آری به خدایی که جانم به دست اوست. علی علیه

السلام فرمود: آن دو نفر به تو چه گفتند؟ خداش گزارش خبر را نقل کرد. علی علیه السلام فرمود: به آنها بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست، ولی خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی-کند. شما گمان می-کنید که برادر دینی و پسر عمومی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم، گرچه هر نسبی بریده شد جز آنچه را اسلام پیوند داد. و اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست می-گویید، شما با کارهایی که نسبت به برادر دینی خود کردید، با کتاب خدای عز و جل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید، با ادعای برادر دینی من بودن افترایی بسته و دروغی گفته اید.

و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح نمود، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید (و با من بیعت نمودید)، پس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید، گناه آن باطل با گناه کار تازه ای که کردید (و با من هم مخالفت ورزیدید) بگردن شماست، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم [اینکه خود را مخالف مردم وصف کردید] جز برای طمع دنیا نبوده است، و دلیل آن این قول شماست که: «من امیدتان را قطع کردم»، خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتید. و اما آنچه مرا از پیوند با شما بازداشت همان است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بیافکنید چنان که چار پای سرکش افسار خود را پاره می کند و او همان خداست پروردگار من که چیزی را با او شریک نسازم، لذا شما نگویید این امر سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شرك و نفاق می-گردید.

و اما اینکه گفتید: من شجاع-ترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است، آنگاه که نیزه ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسپان پریشان شود، و ششهای شما (از ترس) در درونتان باد کند، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کارگزاری کند، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام، نباید ب-تابی کنید از اینکه به عقیده شما مردی جادوگر و از طایفه جادوگران بر شما نفرین کند.

بار خدایا، اگر طلحه و زبیر به من ستم کرده اند و افترا بسته اند و شهادت خود را کتمان کردند و نسبت به من از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند، زبیر را به بدترین وضعی بکش و خونش را در گمراهیش بزیز و طلحه را خوار گردن و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره کن، بگو آمین.

خداش گفت: آمین. سپس خداش با خود می-گفت: به خدا من هرگز صاحب ریشی ندیدم که خطایش از تو (خودش) روشن-تر باشد، حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی برای آن نگذاشته باشد، من بسوی خدا می گرایم و از آن دو نفر بیزارم.

علی علیه السلام فرمود: نزد آنها باز گرد و گفتار مرا به آنها برسان، خداش گفت: نه به خدا سوگند، نخواهم رفت، مگر اینکه از خدا بخواهی که مرا هر چه زودتر به سوی شما برگرداند و مرا به رضایت خود نسبت به شما موفق دارد، آن حضرت دعا کرد. دیری نگذشت که خداش برگشت و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت کشته شد، خداش رحمت کند.